

شانزده آذر نماد مبارزه با ارتجاع و استبداد است نه رخوت و سکوت

به خاک و خون کشید. نیروهای سرکوب، دانشجویان معترض را به رگبار بستند. در این تهاجم وحشیانه، سه دانشجوی مبارز دانشگاه تهران، احمد قندچی، شریعت رضوی و مصطفی بزرگ نیا از پای در آمدند. در پی جانفشانی این سه دانشجوی مبارز و به پاس گرمی داشت یاد و خاطره ماندگار آنان، روز ۱۶ آذر به یک روز تاریخی و فراموش نشدنی تبدیل شده است. از ۱۶ آذر ۳۲ تا سقوط رژیم دیکتاتوری شاه در بهمن ۵۷، روز شانزده آذر به کابوسی برای ساواک و دیگر مزدوران شاه در عرصه مبارزات دانشجویی تبدیل شد. در دوران ستم شاهی دانشجویان ایران هرساله با یادمان جانبازان ۱۶ آذر فضای دانشگاه های کشور را به عرصه نبرد و مقابله با نیروهای مزدور رژیم شاه بدل می کردند. از دل همین مبارزات دانشجویی و یادمان ها در ۱۶ آذرها بود که جنبش دانشجویی ایران سر برآورد، قد کشید و به

در آستانه روز دانشجو قرار داریم. از ۱۶ آذر ۱۳۳۲ تا به امروز، بیش از ۶ دهه می گذرد. ۶۱ سال پیش در چنین روزی دانشجویان دانشگاه تهران در اعتراض به سفر نیکسون معاون اول رئیس جمهوری وقت آمریکا به ایران حماسه آفرینند. سفر نیکسون به ایران آنهم سه ماه بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد که جهت تکریم و حمایت از رژیم کودتاگر پهلوی دوم به ایران می آمد، بیش از هر چیز خشم و نفرت دانشجویان را برانگیخت. خشم برآمده از امپریالیسم آمریکا و رژیم کودتایی دست نشانده آن، زمینه ساز اعتراضات دانشجویی علیه استبداد، ارتجاع داخلی و امپریالیسم را فراهم ساخت. خشم انقلابی دانشجویان، روز ۱۶ آذر در دانشکده فنی دانشگاه تهران سر باز کرد و به مبارزه ای خیابانی و همه جانبه علیه رژیم سلطنتی و حامیان امپریالیست آن تبدیل شد. رژیم برآمده از کودتا برای خوش آمدگویی نیکسون و نمایش تثبیت استبداد سلطنتی، تظاهرات دانشجویان را

در صفحه ۳

تشکل سراسری از نوع دیگر!

در صفحه ۴

خیزش دولت روحانی برای غارت دستاوردهای کارگران در تامین اجتماعی

کارگران جهان در مبارزات طولانی خود علیه نظم سرمایه داری، توانستند برخی از خواست های خود را به نظام سیاسی - اقتصادی حاکم تحمیل نمایند. تامین اجتماعی به عنوان یک حق حیاتی یکی از این موارد است که بویژه به شکل بیمه درمانی و حقوق بازنشستگی در بسیاری از کشورها (البته با کیفیت های متفاوت) برقرار شده است. در یک کلام قوانین تامین اجتماعی در کشورهای سرمایه داری، نتیجه ی مبارزات کارگران و تحمیل آن به سرمایه داران و دولت حامی آن ها می باشد. اما سرمایه داران و دولت های سرمایه داری همواره مترصد فرصتی هستند تا امتیازاتی را که به طبقه کارگر داده اند از آن ها باز پس گرفته و شرایط را برای کسب سود هر چه بیشتر فراهم سازند. همان طور که آشکار است سرمایه داران با کاستن از هزینه ی نیروی کار سود بیشتری

در صفحه ۶

یادداشت های سیاسی

۱۰ قتل معلم بروجردی، محصول خشونت دولتی ست

۸ سیاه پوستان، ساکن جزیره های فقرزده در میان اقیانوسی از ثروت و رفاه مادی

در صفحه ۵

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

سقوط بورس، صعود ارز و تعمیق بحران اقتصادی

هوچیگری، تبلیغات پوشالی و جعل آمار، نمی تواند بر وخامت اوضاع اقتصادی و بحران ژرف موجود سرپوش بگذارد. تضادهای شیوه تولید سرمایه داری به فوریت تمام این تلاش های تبلیغاتی طبقه حاکم را بر ملا و خنثا می سازد. ادعای کذب روحانی و وزرای کابینه او مبنی بر پایان یافتن دوران رکود اقتصادی، نرخ رشد ۴ تا ۵ درصدی، تکریمی شدن نرخ بیکاری و کاهش نرخ رشد تورم به ۸/۱۷ درصد، پوشالی تر از آن بودند که بتوانند در برابر واقعیت های سرسخت اقتصادی تاب تحمل داشته باشند.

در حالی که ادعا می شد اقتصاد از رکود خارج شده است، سقوط پیاپی بازار سهام، عمق رکود را در برابر همگان به نمایش گذاشت.

از روز سه شنبه چهارم آذرماه که ریزش بزرگ آغاز گردید، به قول روزنامه های رژیم، بورس همچنان سراسر قرمز پوش است و روزبه روز ارزش سهام بهمین وار سقوط می کند. در کمتر از یک هفته، چندین تریلیون تومان از ارزش سهام بربادرفته و نابود شده است. روزنامه جهان صنعت در نخستین روز سقوط نوشت: "ارزش بازار سهام در یک روز ۵ هزار میلیارد تومان ریزش کرد". این روزنامه از چهارم آذر به عنوان روز سیاه بورس نام برد و نوشت در این روز سیاه، بورس با ریزش ۱۲۰۸ واحدی شاخص کل، به پایان رسید.

ارزش بازاری بورس که روز چهارشنبه ۳۳۶ هزار میلیارد تومان بود، تا روز یکشنبه به ۳۲۴ هزار میلیارد تومان کاهش یافت. یعنی در طول چهار روز کاری ۱۲ تریلیون تومان سرمایه مجازی محو شد. بورس از ارتفاع ۷۶ هزار واحدی به ۷۲ هزار سقوط کرد. خبرگزاری مهر نوشت: شاخص کل بورس و اوراق بهادار در روز یکشنبه تا ارتفاع ۷۲ هزار و ۱۸۹ واحد سقوط کرد و با ۵ هزار میلیارد تومان افت، ارزش بازار بورس به ۳۲۴ هزار میلیارد تومان کاهش یافت.

این فروپاشی بازار سهام، البته تنها اتفاق بورس در سال جاری نیست که رکود عمیق را بازتاب می دهد. در اواخر فروردین ماه نیز این بازار یک فروپاشی بزرگ را تجربه کرده بود. دولت و مؤسسات نیمه دولتی تلاش نمودند با خریدوفروش های قلابی، این سقوط را لحظه ای گذرا معرفی کنند. اما این اقدام کارساز نبود و می بایستی خود را در ابعادی وسیع تر نشان دهد که اکنون شاهد آن هستیم.

سرمایه مجازی، سرمایه ای حبابی است که می تواند تحت تأثیر عوامل غیراقتصادی نیز نوسان کند و حباب مداوما بترکد، اما نمی تواند

در صفحه ۲

سقوط بورس، صعود ارز و تعمیق بحران اقتصادی

رابطه‌اش را با سرمایه واقعی از دست بدهد. همان‌گونه که مارکس می‌گوید: بورس دماسنج وضعیت اقتصادی نظام سرمایه‌داری است. سقوطهای بزرگ این بازار، فقط بازتاب رکود عمیق است.

سقوط اخیر بورس که همچنان باگذشت یک هفته ادامه دارد، بیان چیز دیگری جز تشدید رکود و تعمیق بحران اقتصادی نظم سرمایه‌داری ایران نیست. این فروپاشی بازار سهام، ضربه خردکننده‌ای به ادعاهای جعلی کابینه روحانی است. سقوط پیاپی ارزش سهام نشان می‌دهد که به‌رغم برداشته شدن برخی تحریم‌های بین‌المللی و حمایت بورژوازی بین‌المللی از روحانی و کابینه او و همچنین تسهیلات متعددی که روحانی برای سرمایه‌داران قائل شده است، نغتنها رکود و بحران تخفیف نیافته، بلکه تشدید و تعمیق شده‌اند. اما فقط سقوط بازار سهام، دامنه و وسعت رکود اقتصادی را بازتاب نمی‌دهد. عوامل دیگری نیز به‌وضوح همین واقعیت را نشان می‌دهند.

روزنامه دنیای اقتصاد به نقل از منابع دولتی می‌نویسد که در نخستین ماه پاییز تعداد چک‌های برگشتی نسبت به مهرماه سال گذشته ۲۳/۳ درصد و مبلغ آن ۷۰/۸ درصد افزایش یافته است.

روحانی ادعا می‌کند که اقتصاد از رکود خارج شده است، اما افزایش تعداد چک‌های برگشتی نسبت به سال گذشته، بالعکس نشان می‌دهد، اقتصاد در رکود عمیق‌تری فرورفته است. افزایش روزافزون حجم معوقات بانکی که گفته می‌شود اکنون به رقم ۹۰ هزار میلیارد تومان رسیده است. افزایش تملک واحدهای صنعتی و رشکسته توسط بانک‌ها، تعطیلی ۱۴ هزار واحد صنعتی تا پایان سال گذشته، متجاوز از ۲۰ هزار واحدی که با ظرفیتی کمتر از ۵۰ درصد کار می‌کنند، اخراج صدها هزار کارگر در چند سال اخیر، بحران تأمین نقدینگی واحدهای تولیدی، همه بازتاب‌دهنده رکود عمیقی است که اقتصاد بحران‌زده سرمایه‌داری ایران با آن روبه‌روست.

اما هم‌زمان با سقوط بورس، اتفاق دیگری نیز رخ داد که نغتنها حاکی از وخامت و ابعاد رکود است، بلکه محرکی برای تعمیق بیشتر رکود، افزایش قیمت‌ها و رشد نرخ تورم نیز می‌باشد.

بهای ارزهای معتبر بین‌المللی به‌یکباره افزایشی جهش‌وار یافت. نرخ دلار که پیش از سقوط بازار سهام ۳۲۳۶ تومان بود، در کمتر از یک هفته به ۳۵۵۰ تومان افزایش یافت.

اقتصاددان‌های توجیه‌گر نظم موجود و روزنامه‌های وابسته به رژیم، ده‌ها دلیل برای این افزایش جهش‌وار نرخ ارزها و کاهش ارزش ریال، از اظهارنظر رئیس بانک مرکزی تا بی‌نتیجه ماندن اجلاس وین را آوردند، تا رابطه‌ی آن را با تشدید رکود کتمان کنند. در واقعیت اما مهم‌ترین عامل آن، تشدید رکود و فروپاشی بازار سهام است.

سرمایه‌داران و دلالان بازار سهام که عمق رکود را دریافته و سهام خود را به فروش رسانده‌اند، می‌دانند چشم‌اندازی بر بهبود اوضاع اقتصادی

متصور نیست و پول نقدی هم که در دست آن‌هاست مدام ارزش خود را از دست می‌دهد. لذا تبدیل ریال را به دلار یا ارزهای معتبر دیگر نه‌فقط راه حفظ سرمایه خود می‌بینند، بلکه می‌کشند از این بازار خریدوفروش ارز، سود ببرند و بر حجم سرمایه خود بیفزایند.

روحانی و کابینه او که یکی از دست‌آوردهای خود را ثابت نگه‌داشتن نرخ ارزها در چند ماه گذشته معرفی می‌کردند، اکنون می‌بینند که کار چندانی برای توقف این رشد جهش‌وار بهای ارزها از دستشان ساخته نیست. چراکه هم‌اکنون به علت کاهش ۳۰ تا ۴۰ درصدی بهای نفت با معضل کمبود درآمدهای ارزی مواجه هستند. لذا در وضعیتی نیستند که بتوانند با سرازیر کردن ارز به بازار، در محدوده‌ای که می‌خواهند، افزایش بهای ارزها را متوقف سازند.

علاوه بر این، تجربه دوره احمدی‌نژاد به آن‌ها نشان داده است که در شرایط عمیق‌تر شدن رکود، هر آنچه هم که ارز به بازار ریخته شود، به‌سرعت ناپدید می‌شود و نمی‌تواند سیر افزایش بهای ارزها را متوقف سازد. این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که دولت با کسری بودجه کلان مواجه است و حجم بدهی دولت به بانک‌ها پیوسته در حال افزایش است. افزایش بهای دلار و دیگر ارزها، این امکان را به دولت می‌دهد که بار افزایش بهای ارزها را که همراه با افزایش قیمت کالاها خواهد بود، بر دوش توده‌های مردم بیندازد و از طریق فروش گران دلار در بازار، کسری بودجه خود را جبران کند و حتا بخشی از بدهی خود را به سیستم بانکی تصفیه نماید.

در حال، نتیجه برای مردم، روشن است. کاهش ارزش ریال و افزایش نرخ تورم.

دستگاه تبلیغاتی روحانی در طول چند ماه گذشته با ارائه آمار جعلی ادعا می‌کرد که نرخ رشد تورم مدام در حال کاهش یافتن است و از ۳۰ درصد در شهریور سال گذشته به کمتر از ۲۰ درصد رسیده است. ارائه این آمار در حالی است که بانک مرکزی جمهوری اسلامی در پایان شهریورماه اعلام نمود که حجم نقدینگی با ۱/۲۹ درصد رشد در مقایسه با سال گذشته، به ۶۵۳ هزار و ۳۲۲ میلیارد تومان رسیده است. تناقض چنان آشکار است که حتا اقتصاددان‌های خود رژیم هم قادر به توضیح این تناقض نشدند. حجم نقدینگی ۲۹ درصد افزایش یافته، اما دولت مدعی است که نرخ تورم از ۳۰ درصد به ۱۷/۸ درصد رسیده است. اما با اتفاقات اخیر در اقتصاد ایران، همچنین کاهش درآمدهای ارزی دولت، افزایش هر چه بیشتر کسری بودجه دولت در نیمه دوم سال جاری، افزایش استقراض‌های بانکی دولت که هم‌اکنون به رقم ۹۰ هزار میلیارد تومان رسیده است، تلاش دولت برای افزایش بهای کالاها، انحصاری، حذف به‌اصطلاح پارانها، افزایش مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم که تمام بار آن از طریق افزایش بهای کالاها و اجاره‌ها بر دوش توده‌های مردم قرار خواهد گرفت، تورم چنان ابعادی به خود خواهد گرفت که تمام دروغ‌پردازی‌ها و آمارهای جعلی کاهش نرخ رشد تورم را به‌کلی افشا و برملا خواهد ساخت. تمام شواهد موجود نشان از تشدید رکود و افزایش نرخ تورم است.

تأثیر این تشدید رکود و افزایش نرخ تورم بر زندگی کارگران و زحمتکشان فاجعه‌بارتر از امروز خواهد بود. روحانی در طول نزدیک به

یک سال و نیم زمامداری‌اش نغتنها کمترین گامی در جهت بهبود شرایط معیشتی توده‌های زحمتکش مردم برنداشت، بلکه اوضاع از جمیع جهات وخیم‌تر شد. در این مدت، بر طول و عرض ارتش بیکاران افزوده شد. صدها هزار کارگر بیکار شدند. صدها هزار جوانانی که به بازار کار پیوستند به ارتش ۸ میلیونی بیکاران پیوستند. البته کابینه روحانی مدعی شد که ۴۰۰ هزار شغل جدید ایجاد کرده است و حتا ادعا کردند که نرخ بیکاری تکرر می‌شده است. اما مراکز آمارگیری رژیم بالعکس اعلام کردند که در طول یک سال، یک‌میلیون از جمعیت فعال کشور کاسه شده است. مرکز آمار ایران هم می‌گوید، ۲۴ درصد خانوارها در ایران، حتا یک شاغل ندارند.

افزایش افسارگسیخته نرخ تورم به‌رغم ادعاهای دولت، شرایط معیشتی شاغلان را نیز بیش‌ازپیش وخیم‌تر و دشوارتر کرده است. درحالی‌که افزایش دستمزد و حقوق، جبران‌کننده نیمی از نرخ واقعی تورم نبوده است، توده‌های وسیع مردم زحمتکش بازم فقیرتر شدند. متوسط هزینه ماهانه هر خانوار شهری توسط مراکز رسمی دولتی، ۲ میلیون و ۳۷۱ هزار تومان اعلام شد، اما حدود ۲۵ درصد خانوارها کمتر از یک‌میلیون هزینه کرده‌اند. میلیون‌ها تن از مردم ایران درآمدی بسیار پایین‌تر از یک‌میلیون دارند و گاه حتا به نیمی از آن نمی‌رسد.

خبرگزاری مهر به نقل از مرکز آمار نوشت: در حالی هزینه جدید معیشت در شهرها ۲۱.۸ میلیون تومان اعلام شده که حداقل مزد امسال کارگران تنها ۷.۳ میلیون و متوسط دریافتی ۱۲ میلیون تومان است، بر همین اساس کارگران ۹.۸ تا ۱۴.۵ میلیون تومان کسری خواهند داشت.

یک استاد دانشگاه طرفدار رژیم به روزنامه جهان صنعت گفته است، ۴۰ درصد جمعیت کشور زیرخط فقر مطلق قرار دارند و نمی‌توانند حداقل‌های زندگی بخورونمیر را تأمین کنند.

روحانی دست آوردی جز تشدید وخامت وضعیت مادی و معیشتی توده‌های زحمتکش مردم ایران نداشته است. او حتا با ارتجاعی‌ترین سیاست اقتصادی به نفع سرمایه‌داران نتوانست کمترین تغییری در اوضاع وخیم اقتصادی موجود پدید آورد. اگر احمدی‌نژاد لاقل در ۴ سال نخست زمامداری‌اش می‌توانست ادعا کند که اوضاع بد نیست. روحانی در همین مدت نزدیک به یک سال و نیم زمامداری‌اش ورشکستگی خود و سیاست‌هایش را برملا کرده است. از این به بعد نیز در پی فروپاشی اخیر بازار سهام، تشدید رکود، افزایش بهای ارزها، افزایش نرخ تورم، کاهش درآمدهای نفتی دولت در نتیجه کاهش بهای نفت، اوضاع وخیم‌تر خواهد شد. تشدید رکود، افزایش نرخ تورم و در نتیجه تنزل سطح زندگی و وخیم‌تر شدن شرایط معیشتی توده‌های مردم، ارمغان کابینه روحانی در ماه‌های آینده خواهد بود. شکست برنامه اقتصادی روحانی، بار دیگر نشان داد که جمهوری اسلامی راحلی برای بحران رکود - تومی مزم اقتصاد ایران ندارد. پیشینیان روحانی این واقعیت را در عمل نشان دادند و شکست برنامه‌های روحانی نیز چیز دیگری جز تأکید مجدد بر این واقعیت نیست. این بحران راحلی ریشمای و رادیکال را می‌طلبد. از ارتجاع کاری ساخته نیست.

شانزده آذر نماد مبارزه با ارتجاع و استبداد است نه رخوت و سکوت

جنبشی رادیکال، مبارز و پیگیر علیه نظام پادشاهی حاکم بر ایران تبدیل شد. از این رو، اهمیت ۱۶ آذر و ماندگاری این روز به عنوان روز دانشجو فقط در برگزاری صرف پادمان ها و گرمای داشت خاطره آن عزیزان جان باخته خلاصه نگشت، بلکه ۱۶ آذر به نماد مقاومت و سبیل مبارزاتی جنبش دانشجویی ایران علیه امپریالیسم، ارتجاع و استبداد داخلی تبدیل شد. جنبش دانشجویی ایران پس از واقعه ۱۶ آذر ۳۲ نه تنها از پای نیفتاد، بلکه پس از آن در میان توده مردم از محبوبیت ویژه ای برخوردار شد. جنبشی که در تمام دوران حاکمیت نظام سلطنتی و به ویژه در دهه های ۴۰ و ۵۰ به جنبشی رادیکال و در پیوند با مطالبات توده های زحمتکش ایران قرار گرفت. جنبشی که تاثیر شگرف مبارزاتی آن، نه تنها در چهار دیواری تنگ دانشگاه ها باقی نماند، بلکه در پروسه مبارزات آرمان خواهانه، رادیکال و ضد امپریالیستی اش، ابتدا نقش خود را در متن جامعه تثبیت و آنگاه در فرازی دیگر با تقدیم پیشروانی به جنبش انقلابی ایران، سهم به سزایی در تقویت و ادامه کاری سازمان های انقلابی و جنبش نوین کمونیستی ایران نیز ایفا نمود.

لذا، اگر جنبش دانشجویی ایران تا بدین حد در ذهنیت توده ها و نیروهای سیاسی درون جامعه نقش بسته است، صرفا به خاطر ۱۶ آذر و تنها در پی جان باختن سه دانشجوی مبارز در این روز نبوده و نمی توانسته هم باشد. آنچه جنبش دانشجویی را تا بدین حد در ذهنیت مردم ایران پررنگ کرده است، تداوم سنت مبارزاتی ۱۶ آذر علیه استبداد حاکم بر جامعه و پیوند مبارزاتی این جنبش با مطالبات برحق کارگران و توده های زحمتکش ایران از آغاز تا به امروز بوده است.

بر همگان آشکار است که جنبش دانشجویی ایران بدون اتکا به سنت مبارزاتی اش و بدون پیوند با مطالبات و مبارزات توده های مردم ایران، به سان جنبشی بی تحرک و با رخوتی فرو رفته در خود باقی خواهد ماند. تردیدی نیست که اگر جنبش دانشجویی ایران از سنت مبارزاتی خود باز ماند، اگر جنبش دانشجویی ایران به عنوان یک جنبش انقلابی و دمکراتیک نتواند نقش خود را ابتدا به ساکن در دانشگاه ها و سازماندهی مبارزات دانشجویی و پس از آن در پیوند با مطالبات کارگران و توده های مردم ایران باز یابد، در این صورت روز دانشجو نیز تنها به عنوان یک نام و خاطره در ذهن دانشجویان و به تبع آن در ذهنیت جامعه باقی خواهد ماند و نه چیزی فراتر از آن. بنابر این نمی باید بر کسی پوشیده باشد که اگر مبارزات دمکراتیک و انقلابی جنبش دانشجویی ایران طی سال های ۳۲ تا ۵۷ استمرار نمی یافت، اگر جنبش دانشجویی در مبارزه علیه استبداد و دیکتاتوری رژیم شاه تا بدان حد پیگیر نمی بود و اگر جنبش دانشجویی ایران در آن دوران سرکوب و خفقان، آشکارا و به عنوان یک نیروی محرکه از مطالبات آزادی خواهانه و حقوق دمکراتیک توده های مردم ایران دفاع نمی کرد، ما هرگز شاهد حضور پررنگ جنبش دانشجویی ایران در سال های منتهی به انقلاب ۵۷ و پس از آن شاهد رشد بی

بدیل این جنبش در سال های نخست روی کار آمدن جمهوری اسلامی نمی بودیم. آنچه خمینی را بر آن داشت تا در اردیبهشت ۵۹، زیر پوشش انقلاب فرهنگی، یورش سراسری به دانشگاه های کشور را فرمان دهد، وجود یک جنبش دانشجویی قوی، رادیکال و بر آمده از سنت مبارزاتی ۱۶ آذر بود.

حال بر جنبشی با چنین پیشینه مبارزاتی چه رفته است که طی سال های گذشته این چنین در سکوت و رخوت درونی خود فرو رفته است؟ جنبشی که به رغم تهاجم به اصطلاح انقلاب فرهنگی خمینی و به رغم اخراج و پاک سازی های کامل دانشگاه های کشور از وجود دانشجویان چپ، دمکرات و مترقی، دوباره توانست خود را باز تولید کند، جنبشی که قیام دانشجویی ۱۸ تیر ۷۸ را رقم زد و فراتر از آن در سال های میانه دهه ۸۰ یک بار دیگر فرازهایی از امید و انتظار را نسبت به این جنبش در عرصه مبارزات آزادی خواهانه و دمکراتیک دانشجویی در اذهان توده های مردم ایران بر انگیخت. پس چرا جنبش دانشجویی ایران به چنین سرنوشتی رقت انگیز دچار شده و همچنان در این سال ها سر در پبله سکوت و بی تحرکی محض خود فرو برده است؟ آیا رخوت چندین ساله این جنبش را صرفا باید در سرکوب عریان جنبش دانشجویی ایران طی سال های ۸۵ و ۸۶ جستجو کرد، یا عوامل دیگری نیز بر این بی تحرکی جنبش دانشجویی ایران دخیل هستند؟

تردیدی نیست که سرکوب سیستماتیک جنبش دانشجویی و در پی آن، اخراج، زندان و پرونده سازی های امنیتی علیه دانشجویان پیشرو، چپ، آزادی خواه و سوسیالیست می تواند یکی از عوامل تاثیر گذار بر بی تحرکی این جنبش در وضعیت کنونی باشد. اما آنچه مسلم است تاکید صرف بر سرکوب و بگیر و ببند عریان دانشجویان هرگز نمی تواند توضیح دهنده کامل این بی تحرکی جنبش دانشجویی ایران در وضعیت کنونی باشد. خفقان و سرکوب عریان چه در رژیم گذشته و چه در حاکمیت جمهوری اسلامی عموما بر فضای جامعه و به تبع آن بر دانشگاه های کشور حاکم بوده است. اما با وجود این، ما شاهد خیزش و مبارزات دانشجویی حتما در همان دوران های اوج سرکوب نیز بوده ایم. بنابر این، جدای از فضای خفقان و شرایط سرکوبی که بر کل جامعه و به تاسی از آن بر دانشگاه های ایران سایه افکنده است، لازم است دلایل این رخوت و بی عملی جنبش دانشجویی را نه صرفا در سرکوب و فضای امنیتی دانشگاه ها، بلکه در وجود عوامل دیگری نیز ریشه یابی کرد.

آنچه طی سال های گذشته بر جنبش دانشجویی ایران سایه افکنده است، فضا و گفتمان لیبرالی حاکم بر این جنبش است. به همان نسبتی که کلیت جنبش دانشجویی ایران در دوران رژیم گذشته به تاسی از وجود یک جو مبارزاتی چپ و کمونیستی از ماهیتی رادیکال و انقلابی برخوردار بود، ماهیت وجودی و مطالبات بخش های وسیعی از جنبش دانشجویی ایران در دوره جدید، با رفرمیسم و لیبرالیسم بورژوازی گره

خورده است. جنبش دانشجویی ایران در دوره کنونی به دلیل افت مبارزاتی مجموعه جنبش چپ و کمونیستی در بعد داخلی و جهانی در زیر سایه لیبرالیسم بورژوازی قرار گرفته و مطالبات آن نیز در بهترین حالت تا سطح دموکراسی لیبرالی تنزل کرده است. تا جاییکه بر بستر چنین شرایطی این جنبش هم اکنون حتما در حد یک جنبش دانشجویی با مطالبات صرفا صنفی نیز، موجودیت خود را از دست داده است.

اما به نظر می رسد مشکل کنونی جنبش دانشجویی ایران فقط در گرایش لیبرال-بورژوازی حاکم بر این جنبش خلاصه نمی شود. چرا که اگر مشکل فقط در همین حد می بود، لاف اقل این جنبش می بایست در حد همان مطالبات لیبرالی هم که شده از خود تحرک و واکنش هایی در فضای دانشگاه های کشور به نمایش می گذاشت. در حالی که این جنبش هم اکنون حتما در حد یک جنبش دانشجویی لیبرال با مطالبات صرفا صنفی نیز موجودیت خود را از دست داده است.

بنابر این دلایل دیگری هم می بایست بر این رخوت کنونی جنبش دانشجویی ایران تاثیرگذار بوده باشد. متوهم بودن بخش هایی از همین طیف لیبرال جنبش دانشجویی ایران به اصلاح طلبان حکومتی و در وضعیت حاضر متوهم بودن آنان به وعده های پوچ و توخالی روحانی می تواند دلیل دیگری بر ادامه رخوت و بی تحرکی این جنبش در شرایط کنونی باشد. توهم به اصلاح طلبان حکومتی و به دنبال آن کشیده شدن بخش های وسیعی از جنبش دانشجویی ایران به بازی در بساط جناح های حاکمیت، عموما انرژی و پتانسیل مبارزاتی این جنبش را به هرز برده و تا جاییکه ممکن بوده جنبش دانشجویی ایران را از حد یک جنبش نسبتا مستقل و توانمند به ابزاری در خدمت جناح هایی از حاکمیت تبدیل کرده است. در حالی که جنبش دانشجویی ایران در دوره ستم شاهی جنبشی کاملا مستقل بود که علاوه بر پیگیری مبارزات دمکراتیک و مطالبات دانشجویی در فضای دانشگاه های کشور به عنوان یک نیروی محرکه رادیکال خود را ملزم به دفاع از مطالبات توده های زحمتکش جامعه می دانست و با چنین موضعی همواره در تقابل با رژیم دیکتاتوری شاه و نظام سلطنتی حاکم بر ایران بود.

حال با توجه به مجموعه واقعیات موجود، راه برون رفت از این افعال و بی تحرکی کنونی حاکم بر جنبش دانشجویی ایران، گسست این جنبش از لیبرالیسم بورژوازی است. طبیعی است، تا زمانی که کلیت جنبش دانشجویی ایران نتواند از سایه سار لیبرالیسم و توهم به اصلاح طلبان حکومتی بیرون آید، امید و چشم انداز رسیدن به یک جنبش دانشجویی توانمند با مطالبات آرمان خواهانه و دمکراسی خواهی رادیکال، انتظار معقولی نخواهد بود. لذا، برای فائق شدن بر سکوت و رخوت حاکم بر جنبش دانشجویی ایران، ابتدا به ساکن، لازم است در مسیر گسست و پالایش این جنبش از لیبرالیسم بورژوازی مبارزه و پیکاری سخت شروع گردد. تردیدی نیست که با متحقق شدن این مهم، جنبش دانشجویی ایران می تواند بر رخوت و بی تحرکی کنونی خود پایان داده و آنگاه به تاسی از سنت مبارزاتی برجای مانده از ۱۶ آذر ۳۲ می توان بر قد کشیدن این جنبش در مسیر طرح مطالبات آزادیخواهانه، رادیکال و برابری طلبانه امید بست.

تشکل سراسری از نوع دیگر!

انتشار بیانیه مربوط به برگزاری سومین نشست "ایجاد تشکل سراسری کارگری" بحث‌ها و واکنش‌های متفاوت و بعضاً تند و شدیدی را در جنبش کارگری و در میان فعالان سیاسی و کارگری در پی داشت. پیش از آن، دو نشست در فروردین و خرداد ۹۳ در شهرهای سقز و کرج برگزار شده بود که بیانیه‌های مربوط به آن نیز خیلی کوتاه و سر بسته، انحصاراً در سایت "کانون مدافعان حقوق کارگر" (از این پس "کانون") درج شده بود. در این بیانیه‌ها بر "ضرورت گسترش و هماهنگی فعالیت‌های کارگری در سراسر کشور"، "ساز و کارهای مناسب برای دفاع از کارگران" و وحدت میان فعالان و تشکل‌های کارگری تأکید شده بود. این موضوع می‌توانست امر مثبتی باشد و عملی شدن آن از میزان پراکندگی، لااقل در صفوف فعالان کارگری بکاهد و در خدمت اتحاد کارگران باشد. مطرح شدن "ایجاد تشکل سراسری" اما بی‌آنکه روشن شده باشد چه نوع تشکلی قرار است ایجاد شود، ابهامات و پرسش‌های زیادی را به دنبال داشت.

گرچه کوشندگان این پروژه هنوز در ابتدای راه بودند و صرفاً تلاش‌هایی را برای "ایجاد تشکل سراسری" آغاز کرده بودند، اما اطلاع‌رسانی فوق‌العاده ناقص و اندک پیرامون این نشست‌ها و شرکت‌کنندگان آن و ناروشتی برنامه و اهداف دقیق سازمان‌دهندگان آن، بر این پرسش‌ها و ابهامات دامن زد. بیش از هفت ماه بعد از نشست اول، وقتی که بیانیه‌ای تحت عنوان "سومین نشست ایجاد تشکل سراسری کارگری در روز شنبه سوم آبان ماه در سقز برگزار شد" در سایت "کانون" درج شد، نه فقط پاسخی به ابهامات و پرسش‌های پیشین داده نشد، بلکه پرسش‌ها و ابهامات بیشتری را به همراه داشت و کل این پروژه را زیر سوال برد. گرچه نمی‌توان و نباید انتظار داشت که دست‌اندرکاران این پروژه، الزاماً تمام مسائل مطروحه و مسیر طی شده را با تمام جزئیات آن علنی سازند و به اطلاع همگان برسانند، برعکس عدم طرح علنی برخی مسائل مربوط به سازماندهی و تشکیلات، به خاطر شرایط پلیسی و مسائل امنیتی، قاعدتاً بایستی برای هر فعال سیاسی و کارگری قابل فهم باشد و هست، اطلاع‌رسانی اما در مورد مسائل نظری، مختصات و هدف "تشکل سراسری" و امثال آن، چنین نیست و نمی‌تواند چنین باشد.

در بیانیه کوتاهی که پس از نشست سوم انتشار یافته، با وجود آن‌که یکبار از "تشکل سراسری" و چهار بار از "تشکل سراسری کارگری" نام برده می‌شود، اما هیچ اثری از مختصات این "تشکل سراسری" یا "تشکل سراسری کارگری" دیده نمی‌شود، ذکری از نیروهای تشکیل دهنده آن حتا در چارچوب‌های کلی در میان نیست و این موضوعات بسیار مهم همچنان در محاق ابهام باقی می‌مانند.

مطابق بیانیه نشست دوم، قرار بود از فعالان و تشکل‌های مستقل کارگری دعوت به عمل آید تا در جلسه‌ای وسیع‌تر و جمعی بزرگ‌تر پیرامون

برنامه اتحاد و وحدت در جنبش کارگری و پایه‌های اصلی "تشکل سراسری" همفکری و هماهنگی صورت گیرد. بیانیه نشست سوم اما در این زمینه نیز به کلی خاموش است و روشن نیست که از چه تشکل‌هایی برای شرکت در این نشست دعوت به عمل آمده است. آیا فرضاً از دو تشکل اصلی کارگری یعنی سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه دعوت به عمل آمده است یا نه؟ آیا نمایندگانی از سوی این دو تشکل در نشست حضور داشته‌اند یا نه؟ آیا کسانی پاسخ (مثبت یا منفی) به این دعوت داده‌اند یا نه؟ تمام این پرسش‌ها و ده‌ها پرسش دیگر نظیر این‌ها همه بی‌پاسخ ماندند!

فقط بیانیه نشست سوم دست‌اندرکاران پروژه ایجاد "تشکل سراسری" نیست که اطلاعات روشنی به خواننده و علاقه‌مندان به جنبش کارگری که این پروژه را دنبال می‌کنند، نمی‌دهد، بلکه بحث‌ها و مطالب محدود انتشار یافته از سوی برخی کوشندگان آن نیز کم و بیش از همین خصوصیت برخوردار هستند.

فعالان این پروژه متأسفانه نه نوع "تشکل سراسری" مورد نظر خود را به طور شفاف و صریح بیان داشته‌اند، نه اهداف و وظایف آن را به طور کامل، مشخص نموده‌اند و نه تحلیل مشخص از شرایط مشخصی که این اقدام و این شکل معین تشکل را ضروری ساخته است، ارائه داده‌اند. بیانیه نشست سوم البته مدعی است که این اقدام "مبتنی بر نقد و بررسی عمیق از فعالیت‌های گذشته تشکل‌های کارگری است". یک عضو "کانون" نیز وعده داده است "بینان‌های نظری" این اقدام را در دسترس عموم قرار دهد! اما جنبش کارگری و فعالان سیاسی و کارگری که این پروژه را دنبال می‌کنند، تا این لحظه، نه آن "نقد و بررسی عمیق" فعالیت‌های گذشته تشکل‌های کارگری را دیده‌اند و نه آن "بینان‌های نظری" که قرار بود در دسترس عموم قرار گیرد.

اما آنچه را که از مجموعه سخنان و مطالب انتشار یافته چند تن از افراد اصلی این پروژه می‌توان دریافت این است که، مقصود آن‌ها از "تشکل سراسری" این نیست که فرضاً باید سندیکاها و تشکل‌هایی در محیط کار و نقطه تولید شکل بگیرند تا از اتحاد آن‌ها یک تشکل سراسری کارگری ایجاد شود. بحث آن‌ها این هم نیست که "تشکل سراسری" از اتحاد تشکل‌های کارگری موجود ایجاد شود. مقصود آن‌ها از "تشکل سراسری" ایجاد تشکلی از فعالان کارگریست البته عجلاناً نه با شرکت همه تشکل‌های فعالان کارگری موجود یا حتا حضور نمایندگان آن‌ها در این نشست‌ها و در این "تشکل سراسری"، بلکه با حضور هر تعداد از آن‌ها که به صورت فردی در این "تشکل سراسری" گرد آیند.

اما این نوع خاص از "تشکل سراسری" به چه هدف ایجاد می‌شود؟ باز تا آنجا که از مباحث مطرح شده توسط دست‌اندرکاران این پروژه استنباط می‌شود، بدین منظور که میان تشکل‌های

کارگری فعلاً موجود "هماهنگی" ایجاد کند، آن‌ها را به هم "نزدیک" سازد و در بهترین حالت، بعداً در راستای "ایجاد تشکل سراسری کارگری تلاش کند"؟!

بنابراین "تشکل سراسری" فی‌الحال مورد نظر کوشندگان این پروژه که این همه سر و صدا پیرامون آن به راه افتاده است، هرچه هست، یک تشکل سراسری کارگری نیست، بلکه تشکلیست - چنانچه قوام گیرد - مرکب از "کانون" و جمعی از فعالان کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری و احتمالاً برخی دیگر از فعالان کارگری که کم و کیف آن نیز روشن نیست. در یک جمله این به اصطلاح تشکل سراسری، تشکلیست از فعالان کارگری در کنار دیگر تشکل‌های فعالان کارگری! اینکه پرسه نهائی شکل‌گیری و ترکیب آن چگونه خواهد بود و اینکه در آینده چه فعالیت‌های عملی مشخصی را سازمان خواهد داد، این را آینده بهتر نشان خواهد داد.

این پدیده البته وقتی می‌توانست یا می‌تواند به حال جنبش کارگری مفید باشد که لااقل بخش اعظم فعالان کارگری و تشکل‌های فعالان کارگری را در ظرف بزرگ‌تر و تشکل واحدی سازمان دهد و گام‌هایی را که در گذشته به ویژه در دهه هشتاد در راستای ائتلاف‌ها و اتحاد عمل‌های پایدار کارگری برداشته شد تکمیل کند، تا از دامنه پراکندگی‌های موجود در میان فعالان کارگری و تشکلات آن‌ها بکاهد و گامی باشد در راستای تضعیف فرقه‌گرایی که در میان این نوع تشکل‌ها به شدت رایج است.

می‌گوییم تضعیف فرقه‌گرایی و نه از میان بردن آن، دلیل آن‌که ریشه اصلی فرقه‌گرایی در میان تشکل‌های فعالان کارگری، دوری آن‌ها از محیط‌های کار و تولید و بی‌ارتباطی با توده کارگران است. هرچقدر این فاصله بیشتر و ارتباط با کارگران کمتر باشد، فرقه‌گرایی و اسیر شدن در چارچوب منافع فردی و محفلی نیز بیشتر و شدیدتر است و برعکس.

روشن است تشکلی که جمع بزرگ‌تری از تشکل‌ها و فعالان کارگری را در خود جای داده باشد، می‌تواند جنبش کارگری را نیز گام‌هایی به جلو سوق دهد و در راستای مبارزه سراسری کارگران گام‌هایی بردارد. نیاز به گفتن نیست که حتا این جمع بزرگ‌تر مرکب از تشکل‌ها و فعالان کارگری نیز، تشکل سراسری کارگری نیست بلکه تشکل بزرگ فعالان کارگری و در بهترین حالت "تشکل سراسری" فعالان کارگریست. شکل‌گیری یک تشکل سراسری کارگری از چنین مسیرهای ابداعی مه‌آلود، که مستقل از نیات حسنه برخی از دست‌اندرکاران آن و تلاش‌هایی که برای پیشرفت جنبش طبقاتی کارگران و تشکل‌یابی طبقه کارگر داشته‌اند و دارند، بیشتر به یک بیراهه شبیه است، نمی‌گذرد. ایجاد تشکل سراسری کارگری، مکانیزم‌های خاص خودش را دارد. تشکل سراسری کارگری از بطن مبارزه طبقاتی کارگران و در شرایط رشد و گسترش مبارزه و ارتقاء سطح مبارزات کارگری بوجود می‌آید. تشکل سراسری کارگری، بر بستر پیش

تشکل سراسری از نوع دیگر!

زمینه‌هایی که در آن تشکل‌های مستقل کارگری در بخش‌ها و مناطق مختلف شکل گرفته‌اند و از به هم پیوستن این تشکل‌هاست که بوجود می‌آید. جنبش کارگری جهانی و نیز جنبش کارگری ایران، نمونه‌های مشخص و بارزی از تشکل‌های سراسری کارگری را به کارگران عرضه داشته‌اند که می‌توان به فدراسیون‌های اتحادیه‌های کارگری که در کشورهای اروپایی شکل گرفتند اشاره کرد. شوراهای سراسری کارگری یا شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه که در روسیه شکل گرفتند نمونه‌های دیگری از تشکل‌های سراسری کارگری هستند. در جنبش کارگری ایران نیز می‌توان از شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگری در نیمه اول دهه بیست نام برد. در تجربه شوراهای کارگری سال ۵۸ نیز می‌توان به اتحاد شوراها مانند اتحا شوراهای کارگری گیلان، کانون شوراهای شرق تهران، اتحاد شوراهای کارگری تبریز، شورای متحده غرب، اتحاد شوراهای سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران و شوراهای نفت اشاره کرد. گرچه این شوراها و اتحادشوراها وحشیانه سرکوب شدند و مجال نیافتند که از سطح یک شهر و استان فراتر روند، اما در واقع نطفه‌ها و با اجزاء اتحاد شوراها در مقیاس سراسری بودند. پیش‌شرط بوجود آمدن تمام این انواع تشکل‌های سراسری کارگری، وجود تشکل‌های کارگری در مقیاس محلی و غیر سراسری است. افزون بر این‌ها، تشکل سراسری کارگری، تشکلی است که به نیازهای سراسری طبقه کارگر پاسخ دهد. وقتی یک تشکل سراسری می‌تواند به نیازهای سراسری طبقه کارگر پاسخ دهد که در مقیاس سراسری در میان کارگران حضور و نفوذ داشته باشد. مختصات تشکل سراسری کارگری نه بدعت بردار است و نه خاص این یا آن کشور، که برتجارب جنبش کارگری استوار است و همه شمول. پوشیده نیست که هر کشوری چه از لحاظ سوابق و تجارب مبارزاتی طبقه کارگر و چه از لحاظ درجه رشد جنبش کارگری و فاکتورهای دیگری نظیر آن، شرایط و ویژگی‌های خاص خودش را دارد. به‌رغم این موضوع اما نیازهای طبقه کارگر برای پیش‌برد مبارزه و رهایی از وضعیت موجود و از چنگ سرمایه، یکسان است. اگر طبقه کارگر به طور عام، برای پیروزی در مبارزه علیه سرمایه به یک حزب رزمنده سیاسی نیاز دارد و باید خود را در حزب اخص طبقاتی خود، مجزا و مستقل از افشار و طبقات دیگر متشکل سازد، در ایران هم طبقه کارگر به حزب طبقاتی خود نیاز دارد و باید خود را در حزب حزبی متشکل سازد. اگر طبقه کارگر به طور عام به تشکل‌های صنفی نیاز دارد تا برای تحقق مطالبات روزمره، خود را در این تشکل‌ها متشکل سازد و برای دستیابی به این مطالبات به طور متشکل مبارزه کند، طبقه کارگر ایران هم به تشکل‌هایی نیاز دارد که مبارزه در این عرصه را سازماندهی و متشکل سازد.

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

" افزایش بهای نان را تحمل نکنیم" عنوان اطلاعیه‌ای است که سازمان ما در تاریخ ۱۰ آذرماه ۱۳۹۳ انتشار داد. این اطلاعیه با خطاب قراردادن کارگران و زحمتکشان! مردم مبارز ایران می‌گوید: جمهوری اسلامی با سیاست‌های ارتجاعی و ضد مردمی خود، روز به روز بورش به سطح معیشت مردم زحمتکش را افزایش داده است. روزی نیست که در نتیجه این سیاست، بهای کالاها افزایش پیدا نکند. اکثریت بزرگ مردم ایران زیر خط فقر قادر به تامین حداقل نیازهای یک زندگی انسانی نیستند. افسارگسیختگی رژیم به نقطه‌ای رسیده است که در تلاش است حتا نان خشک و خالی را هم از سفره زحمتکشان جمع کند. دولت بار دیگر از امروز بهای نان را ۳۴ درصد افزایش داد. قیمت نان در تهران به شرح زیر اعلام شد: نان سنگک ۸۰۰ تومان، بربری ۷۰۰ تومان، تافتون ۴۲۵ تومان، لواش ۲۲۵ تومان. برکسی پوشیده نیست که تا پیش از افزایش اخیر بهای نان، نانوائی‌ها به بهانه‌های مختلف، نان را گرانتر از نرخ رسمی می‌فروختند و اکنون نیز افزایش بهای نان به همین افزایش ۳۴ درصدی محدود نخواهد ماند. حال مجسم کنید، در حالی که حداقل دستمزد در سال ۹۳ مبلغ ۶۰۰ هزار تومان تعیین شده است، یک خانواده ۵ نفره کارگری اگر روزی ۱۰ نان سنگک بخرد، باید در همراه فقط بابت خرید نان ۲۴۰۰۰۰ تومان هزینه کند. در پایان این اطلاعیه آمده است: کارگران و زحمتکشان! مردم مبارز ایران! نباید این‌همه اجحاف و فشار را تحمل کرد. اگر اعتراض و مبارزه ای علیه این همه بیدادگری رخ ندهد، جمهوری اسلامی باز هم به سطح معیشت زحمتکشان یورش خواهد برد و وضع از این هم خرابتر خواهد شد. سیاست اقتصادی روحانی چیز دیگری جز تشدید فقر عاید توده های مردم نخواهد کرد. و خیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی در یک هفته اخیر، افزایش پی در پی بهای دلار، کاهش بهای نفت و خزانه تهی دولت، نشان می‌دهد که به زودی یک موج جدید افزایش بهای کالاها نیز فراخواهد رسید. درنگ نکنید. فقط اعتراض و مبارزه می تواند رژیم را به عقب نشینی وادارد. با مبارزه و اعتراض به مقابله با افزایش بهای نان برخیزید.

در تاریخ ۹ آذرماه ۱۳۹۳ سازمان اطلاعیه‌ای تحت عنوان " اقدام جنایتکارانه بسیج علیه زنان در چهرم، یک اقدام سازمان‌یافته دولتی است" انتشار داد. در این اطلاعیه آمده است که ۶ زن که ۵ نفر آنها دانشجوی اولیه تعداد جنایتکاران، چند نفر اعلام شد. اما بعدا گفته شد که یک نفر بوده و او فرزند یک پاسدار به نام جلیل بهشتی‌فر است. نماینده چهرم در مجلس ارتجاع در گفتگو با ایران خبر گفت: "پاسدار بهشتی فر، بعد از اطلاع از ارتکاب جرم فرزندش، خود، ضارب را تحویل قانون داده است". اطلاعات انتشاریافته همچنین حاکی است که جنایتکار چاقوکش، عضو بسیج قطب‌آباد بوده است. پس از اسیدپاشی به زنان در اصفهان، چاقو کشی در چهرم، دومین اقدام جنایتکارانه سازمان‌یافته رژیم، علیه زنان در چند هفته اخیر است. به رغم تلاش مقامات دولتی برای سرپوش گذاردن بر این جنایات دولتی، دیگر برکسی پوشیده نیست که این اقدامات جنایتکارانه همانند اسیدپاشی به زنان در اصفهان، توسط دستگاه‌های سرکوب و کشتار رژیم برای مرعوب ساختن زنان، سازمان داده شده است. سازمان فدائیان(اقبیت) این اقدامات وحشیانه رژیم جمهوری اسلامی را علیه زنان شدیداً محکوم می‌کند و مردم ایران را به تشدید اعتراض و مبارزه علیه این وحشی‌گری‌ها فرامی‌خواند.

فعال کارگری روشن باشد که اگر قرار است تشکلی از منافع کارگران دفاع کند، نمی‌تواند تشکلی باشد که از فراز سر کارگران بوجود آمده باشد، بلکه تشکلی است که از بطن کارگران و از دل مبارزات طبقه کارگر بوجود آمده باشد.

تمام انواع تشکل‌هایی که کارگران، خود را در مقیاس سراسری در آن متشکل ساخته‌اند، از دل مبارزات طبقه کارگر بوجود آمده و به تجارب جنبش کارگری در مقیاس جهانی مبدل شده‌اند. بدیهی‌ست که هر تشکلی را ولو آن‌که چند تشکل فعالان کارگری و تنی چند از فعالان سیاسی و کارگری منفرد را در خود متشکل ساخته باشد نمی‌توان تشکل سراسری کارگری خواند. تشکل سراسری طبقه کارگر، حزب طبقه کارگر است. تشکل سراسری کارگری‌ست. تشکل سراسری طبقه کارگر، اتحاد کمیته‌های کارخانه، اتحاد سندیکاها، اتحادیه‌ها و تعاونی‌های سراسری است و به هر رو این نکته باید بر هر کارگر آگاه و



خیزش دولت روحانی برای غارت دستاوردهای کارگران در تامین اجتماعی

از نظر میزان و حجم تصاحب می‌کنند. همچنین کاستن از هزینه‌ی نیروی کار (سرمایه‌ی متغیر)، یکی از روش‌های سرمایه‌داران برای جلوگیری از روند کاهش نزولی نرخ سود است که یکی از بزرگترین معضلات نظام سرمایه‌داری بوده و ارتباط مستقیمی با بحران‌های آن دارد. در این میان دولت‌ها نیز وظیفه دارند تا با تصویب قوانین جدید به سرمایه‌داران کمک کرده و زمینه را برای سرمایه‌گذاری‌های بیشتر مهیا سازند. برای مثال می‌توان به لیبرالیزه کردن قوانین کار در رابطه با استخدام و اخراج کارگران، دستمزدها و ساعات کار اشاره کرد که در سال‌های اخیر و به بهانه‌ها و اشکال گوناگون از سوی دولت‌های سرمایه‌داری در بسیاری از کشورهای جهان اعمال شده است. قوانین تامین اجتماعی نیز از آنجایی که هزینه‌هایی را بر دوش سرمایه‌داران و دولت‌های سرمایه‌داری می‌گذارد، از این قاعده مستثنا نبوده و دولت‌ها همواره در تلاش هستند تا به نفع سرمایه‌داران تغییراتی در این قوانین بدهند که می‌توان به میزان و چگونگی پوشش هزینه‌های درمانی توسط بیمه‌ها و یا سن و میزان حقوق بازنشستگی و حتا کاهش خدمات اجتماعی به بهانه‌هایی چون کسری بودجه اشاره کرد.

اما در ایران اوضاع چگونه است؟! دولت ایران به‌عنوان یک دولت سرمایه‌داری نه تنها از این قاعده و سیاست کلی پیروی کرده که حتا باید از آن به‌عنوان یکی از سردمداران نقض حقوق کارگران و تهاجم به منافع آن‌ها در جهان امروز نام برد. از فشارهای سیاسی و ممانعت از تشکیل طبقه کارگر تا سیاست کاهش دستمزدهای واقعی و دست بردن در قوانین تامین اجتماعی در کنار بسیاری از موارد دیگر می‌توان به عنوان سیاست‌های دولت در نقض گسترده‌ی حقوق کارگران نام برد.

تلاش برای تغییر ساختار بیمه تامین اجتماعی و دستبرد به منابع مالی سازمان تامین اجتماعی که حاصل دسترنج میلیون‌ها کارگر می‌باشد، یکی از آن سیاست‌های پیش گفته است که در ماه‌های اخیر و به بهانه‌ی ایجاد "سازمان بیمه سلامت" در دستور کار راست‌ترین جناح بورژوازی ایران که امروز سکان دولت را در اختیار دارد، قرار گرفته است. آش آن‌قدر شور شده که حتا برخی از تشکلهای دولتی که نام کارگری را یکدک می‌کشند اما تحت کنترل دولت و در خدمت سرمایه‌داران می‌باشند، صدای‌شان درآمده است. البته گفتنی‌ست که این به‌اصطلاح اعتراضاتی که این تشکلهای انجام می‌دهند بیش از هر چیز به دلیل ترس آن‌ها از عقب‌ماندن از اعتراضات کارگری، از

دست دادن کنترل بر این اعتراضات و ارتقای سطح خواست‌هایی‌ست که می‌تواند به موقعیت نوینی در جنبش کارگری بیانجامد. در یک کلام وظیفه‌ی این تشکلات به‌اصطلاح کارگری کشیدن ترمز جنبش کارگری است و گرنه این تشکلات هرگز منعکس‌کننده خواست‌های کارگران نبوده و نخواهند بود.

در هفته‌ی گذشته ریعی وزیر کار دولت روحانی که برای پاسخ به سوال یکی از نمایندگان، به مجلس اسلامی رفته بود، با وقاحت تمام و به‌عنوان یکی از افتخارات وزارتخانه‌ی تحت هدایت‌اش اعلام کرد که "تاکنون بیش از ۱۲ میلیارد تومان از منابع سازمان تامین اجتماعی برای طرح بیمه سلامت هزینه شده است". دولت روحانی با وقاحت تمام می‌خواهد تا با استفاده از منابع کارگران و دستبرد به حاصل زحمات آن‌ها که امروز به‌صورت منابع سازمان تامین اجتماعی درآمده، سیاست‌های ضد کارگری خود را پیش ببرد و آن‌وقت حتما انتظار دارند تا مدال افتخار نیز از کارگران و زحمتکشان بگیرند!!

بیمه همگانی وظیفه‌ی دولت است و باید از منابعی که در اختیار دارد به این وظیفه عمل کند نه با پول کارگران. این حق تمامی مردم ایران است که از بیمه درمانی و حق بازنشستگی برخوردار باشند، چه آن‌ها که کار دارند و چه آن‌ها که ندارند. این حق‌ست همگانی، اما دولت به‌جای انجام این وظیفه از طریق گرفتن مالیات از سرمایه‌داران و استفاده از درآمدهای نفتی، ترجیح می‌دهد از سرمایه‌داران مالیات کمتری بگیرد و درآمدهای نفتی را در راستای نیازهای طبقه‌ی سرمایه‌دار و دستگاه‌های سرکوب و تحمیق مذهبی هزینه کند و هزینه‌ی اجرای طرح "بیمه سلامت" را بر دوش کارگران بیاندازد. آن‌هم کارگرانی که خود در زیر خط فقر دست و پا می‌زنند.

البته هدف اصلی دولت لیبرالیزه کردن خدمات درمانی است و طرح "بیمه سلامت" همان‌طور که وزیر بهداشت نیز به صراحت گفت، تنها بهانه‌ای برای طرح‌های اصلی دولت در راستای خصوصی‌سازی بهداشت و درمان است. در واقع دولت روحانی می‌خواهد با پول کارگران و امکانات دولتی - که آن‌هم در واقع حاصل دسترنج کارگران است - بهداشت و درمان را در پیروی از سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی خصوصی‌سازی کند و البته کیست که نداند در پشت تبلیغات عوام‌فریبانه‌ی دولت، چیزی جز محروم‌تر شدن کارگران و زحمتکشان از بهداشت و درمان وجود ندارد. نتیجه خصوصی‌سازی بخش درمان

در هیچ کشوری از جهان سرمایه‌داری به نفع کارگران نبوده و نمی‌تواند باشد. دلیل آن نیز ساده است. هر جا که سرمایه‌داران به آن پا گذاشتند تنها قانونی که بر آن حکم خواهد راند سود است. تامین امکانات بهداشتی و درمانی مناسب به‌عنوان یک نیاز عمومی و برای تمامی مردم، وظیفه‌ی دولت است. اما برای سرمایه‌دار تنها سود معنا می‌دهد و این همان چیزی‌ست که امروز نیز در بیمارستان‌های خصوصی و هزینه‌های سرسام‌آورشان شاهد هستیم.

هم اکنون به گفته‌ی حسن هفدهتن معاون وزیر کار و براساس آمارهای وزارت بهداشت، بیش از ۴۰ درصد درآمد مزدبگیران بابت درمان هزینه می‌شود. حال و در شرایطی که بیمه تامین اجتماعی به بهانه‌ی کمبود بودجه، روز به روز از کیفیت و کمیت خدمات خود می‌کاهد و بخشی از منابع آن (به بهانه‌ی طرح سلامت) می‌خواهد به جای دیگری برود، طبیعی‌ست که وضع از این نیز که هست بدتر خواهد شد و این یکی از همان تهاجمات طبقه حاکم به حقوق و سطح زندگی کارگران است.

البته غارت اموال کارگران در سازمان تامین اجتماعی چیز جدیدی نیست. هم‌اکنون و به دلیل تضادهای و اختلافاتی که بین جناح‌ها و دستجات گوناگون حکومتی وجود داشته و دارد، پرونده‌ی قطوری برای سعید مرتضوی مدیرعامل پیشین سازمان تامین اجتماعی به دلیل فساد مالی باز شده است. تا همان حدی که از این پرونده به بیرون درز کرده، می‌توان دریافت که اغلب نمایندگان مجلس و بسیاری از مقامات دولتی از امکانات سازمان تامین اجتماعی، جیبی برای خود دوخته بودند. وقاحت تا حدی‌ست که مدیرعامل پیشین که یکی از دزدترین مدیران عامل این سازمان تاکنون بوده، ماهانه ۶۸ میلیون تومان حقوق می‌گرفت که در طول ۱۵ ماه ریاست‌اش این مبلغ به بیش از یک میلیارد تومان می‌رسد. این در حالی‌ست که حداقل دستمزد یک کارگر در سال ۹۱ تنها ۳۸۹ هزار تومان و در سال ۹۲ به ۴۸۷ هزار تومان بالغ می‌گردید.

یعنی حقوق وی در ماه ۱۷۵ برابر حداقل دستمزد یک کارگر در سال ۹۱ بوده، آن‌هم از جیب همان کارگران!! آن وقت ریعی در مجلس با افتخار اعلام می‌کند که رئیس کنونی خیلی "متعهد" است و حقوق‌اش تنها ۱۴ میلیون تومان است!! عجب!! برآستی که ماهانه ۱۴ میلیون تومان از دسترنج کارگران به جیب ریختن و علیه آن‌ها اقدام کردن، خیلی تعهد به نظام سرمایه‌داری می‌خواهد!! البته پاداش‌های سرسام‌آور

خیزش دولت روحانی برای غارت دستاوردهای کارگران در تامین اجتماعی

مدیران به‌ویژه در سازمان تامین اجتماعی را نباید از یاد برد. اما شاید بتوان هنوز از این دزدها به‌عنوان دزدهای کوچک در برابر دزد بزرگ یعنی دستگاه دولتی نام برد. دولت روحانی هم اکنون ۹۰ هزار میلیارد تومان به سازمان تامین اجتماعی بدهکار است و به نظر نمی‌آید که قصدی نیز برای پرداخت این بدهی داشته باشد و تنها هر سال شاهد افزایش بدهی دولت به سازمان تامین اجتماعی هستیم. ۹۰ هزار میلیارد تومانی که با توجه به تورم سرسام‌آور هر سال از ارزش آن به شدت کاسته می‌شود و دولت از این بابت هیچ خسارتی نیز به کارگران نمی‌پردازد و البته که دستبرد ۱۲ میلیارد تومانی از سرمایه تامین اجتماعی به نام "بیمه سلامت" دیگر چشم گاو است برای این دزد بزرگ!! آن وقت این مدیران دزد و دولت دزدتر می‌خواهند سرنوشت سازمان تامین اجتماعی را رقم بزنند!! و براستی چه انتظاری می‌توان از این دزدان و غارتگران داشت؟!

همین دزدان به بهانه‌ی نبود منابع مالی، بازنشستگان را که اکثراً حداقل حقوق را می‌گیرند، به زیر خط فقر سوق داده و زندگی پُرمشقتی را برای آن‌ها بوجود آورده‌اند. یا باز به بهانه‌ی نبود منابع مالی، از سال جدید هیچ کارگر ساختمانی را بیمه نکرده و تازه قصد دارند به بهانه‌ی قانون جدید که هنوز در مسیر رفت‌وآمد بین مجلس و شورای نگهبان است، بیمه حدود نیمی از کارگران بیمه شده را نیز لغو کنند. اما از این هم مضحک‌تر این موضوع است که براساس سند منتشره در خبرگزاری ایلنا، در ۲۷ اسفندماه سال گذشته، نوریخس که از نظر ریعی وزیر کار، خلی فرد "متعهدی"!!! است، به رسم تمامی مدیران سابق تامین اجتماعی و به منظور باج دادن به نمایندگان مجلس، ۲۵ هزار سهمیه بیمه کارگران ساختمانی را در اختیار آن‌ها قرار داده است تا به صلاحدید خود افرادی را برای بیمه شدن از این طریق به سازمان تامین اجتماعی معرفی کنند!! حال چه ربطی نمایندگان مجلس با بیمه کارگران ساختمانی دارند این را باید از نوریخس یعنی همان آقای "متعهد" پرسید!!

مسئله اصلی این است که تامین اجتماعی و بهداشت و درمان حقیقتاً همگانی نه مکانی برای غارت و لخت کردن کارگران و زحمتکشان توسط سرمایه‌داران. همه‌ی آحاد مردم از پیر و زن و مرد جوان تا کودکان همگی باید از این خدمات به صورت مجانی برخوردار باشند به‌نوعی که مشکلات مالی

نتواند هرگز سدی در برابر ارائه خدمات بهداشتی و درمانی به آن‌ها گردد. حقوق بازنشستگی نیز نباید کمتر از میزان هزینه‌های یک خانوار شود به‌گونه‌ای که بعد از عمری کار و تلاش، بازنشستگان مانند الان در زیر خط فقر زندگی کنند. همه‌ی آن‌هایی که بیکار بوده‌اند نیز باید در سن بازنشستگی از مزایای بازنشستگی توسط دولت برخوردار باشند، چرا که بیکاری آن‌ها معلول مناسبات حاکم بوده و آن‌ها قربانیان آن نظام بوده و هستند.

اما مساله به این‌جا ختم نمی‌شود و هنوز دو نکته مهم دیگر وجود دارند. اول این که امروز و به روشنی روز همه می‌دانند که چگونه حاکمان به غارت اموال کارگران در سازمان تامین اجتماعی مشغول بوده و هستند. امروز صحبت از قراردادهای هزاران میلیاردی و پاداش‌ها و ریخت‌وپاش‌های آن‌چنانی است. اولین موضوع این است که سازمان تامین اجتماعی متعلق به کارگران بوده و بنابر این تمامی قراردادهای و حقوق مدیران و پاداش‌هایی که به افراد داده می‌شود باید علنی بوده و در اختیار کارگران یعنی صاحبان اصلی تامین اجتماعی قرار گیرد تا کارگران بتوانند بر آن نظارت کنند.

دوم و از آن مهم‌تر این‌که تا وقتی مدیران تامین اجتماعی منتخب کارگران و از میان آن‌ها نباشند و دست‌مزدهایی بالاتر از دست‌مزد متوسط کارگران دریافت کنند، هرگز این سازمان نمی‌تواند به‌طور واقعی به کارگران تعلق داشته باشد. به‌همان‌گونه که تاریخ گذشته و حال این سازمان و فساد مدیران آن به ما ثابت می‌کند. مدیرانی که حقوق‌های آن‌چنانی می‌گیرند و منتصب دستگاه قدرت هستند، طبیعی‌ست که وامدار حکومت بوده و برای حفظ موقعیت و مقام خود، غلامان حلقه به گوش قدرتمداری خواهند بود که وظیفه‌ای جز حراست از نظام سرمایه‌داری، تحکیم پایه‌های آن و غارت هر چه بیشتر کارگران برای خود قائل نیستند.

کارگران باید برای یکبار هم که شده تکلیف سازمان تامین اجتماعی را روشن کرده و دست دزدان دولتی را از آن کوتاه کنند. آن‌ها می‌توانند تهاجم سرمایه‌داران و حکومت اسلامی را خنثا کنند. آن‌ها می‌توانند از منافع خود در سازمان تامین اجتماعی دفاع کرده و به بهبود وضعیت حقوق بازنشستگان و خدمات بهداشتی و درمانی اقدام کنند. رامحلش نیز در نزد کارگران است، در اتحادشان، در مبارزه‌شان و در بیداری‌شان. تا آن روز.

کمک‌های مالی

کانادا- ونکوور

- ۵۰ دلار لاکومه
- ۱۰ دلار نرگس
- ۲۰ دلار نفیسه ناصری
- ۱۰۰ دلار دمکراسی شورائی ۱
- ۱۰۰ دلار دمکراسی شورائی ۲
- ۱۰۰ دلار انقلاب اجتماعی ۴
- ۳۰ دلار زنده باد سوسیالیسم
- ۳۰ دلار ر. احمد زبیرم
- ۲۵ دلار ر. حسن نیک داوودی
- ۳۰ دلار ر. فرهاد سلیمانی
- ۳۰ دلار ر. کمال بهمنی
- ۲۵ دلار زنده باد انقلاب

آلمان

صدای کارگران و زحمتکشان ۱۵ یورو

هلند

صمد ۲۰۰ یورو
شورا ۴۰ یورو

سوئیس

علی‌اکبر صفایی فراهانی ۳۰ فرانک
سیامک اسدیان (اسکندر) ۴۰ فرانک
حمید اشرف ۳۰ فرانک
محمد کاسه‌چی ۵۰ فرانک
امیر نبوی ۵۰ فرانک

دانمارک

کولنتای (نوامبر) ۱۵۰ کرون
کولنتای (دسامبر) ۱۵۰ کرون
هوشنگ احمدی ۲۰۰ کرون
دکتر نریمسیا ۲۰۰ کرون
پوران ۵۰ یورو

**رژیم جمهوری
اسلامی را باید با
یک اعتصاب
عمومی سیاسی و
قیام مسلحانه
برانداخت**

یادداشت‌های سیاسی

قتل معلم بروجردی، محصول خشونت دولتی‌ست

کوچکی از نزاع‌های رخ داده در جامعه است. هر روز در گوشه و کنار شهرها و روستاهای سراسر ایران، نزاع‌های مختلفی رخ می‌دهد که بسیاری از آن‌ها در همان محل خاتمه یافته و بنابراین در آمار پزشکی قانونی ثبت نمی‌شوند. در جامعه‌ای که خشونت‌گرایی به پدیده‌ای فراگیر تبدیل می‌گردد بایستی از خود پرسید سرچشمه‌ی این ناهنجاری‌ها و خشونت‌گرایی در کجاست؟

در ادامه بیانیه شماری از فرهنگیان کشور آمده است: "مرگ محسن خشخاشی، بی‌گمان، درد و اندوه بزرگی است بر جان و روان همه آموزگاران کشور، افزون بر این نشانی است از نابسامانی‌های مدیریتی، آموزشی، اقتصادی و فرهنگی نظام آموزش و پرورش، و ناامنی که متأسفانه روز به روز بر مدرسه‌ها، و به ویژه مدرسه‌های دولتی، سایه خود را بیش از پیش می‌گستراند. متأسفانه در شرایطی که در کلاس‌های شلوغ مدرسه‌های دولتی - کلاس‌های سی‌چهل نفره و حتی بیشتر - هر روز روح و جسم آموزگاران در رنج است از زبان برخی از مسئولان فرادست آموزش و پرورش، پیاپی شنیده می‌شود شمار معلمان مدرسه‌های دولتی بیش از حد است و باید تعداد آنان دویست سیصد هزار تن کمتر گردد!"

آنان ریشه‌ی این خشونت در مدرسه را "نابسامانی‌های مدیریتی، آموزشی، اقتصادی و فرهنگی نظام آموزش و پرورش" می‌دانند. نظامی که در آن تحقیر و خشونت علیه زنان در کتاب‌های درسی آموزش داده می‌شود. نظامی که در آن خرافات دینی جای علم و علم‌آموزی را می‌گیرد؛ نظامی که از روشنگری دانش‌آموزان درباره علل واقعی مصایب زندگی می‌هراسد؛ نظامی که دانش‌آموزان را برحسب میزان ثروت به تحصیل در مدارس گوناگون با امکانات آموزشی نابرابر وامی‌دارد؛ نظامی که بخشی از مردم کشور را از یادگیری زبان مادری خود محروم می‌کند؛ نظامی که معلمان در سامان‌دهی آن نه تنها نقشی ندارند، بلکه بایستی قوانین و مقرراتی را رعایت کنند که با استانداردهای علمی آموزش و پرورش کودکان در تضاد عمیق قرار دارند. نظامی که در آن معلمان و شاگردان حتا در کلاس نمی‌توانند بدون دغدغه‌ی سایر مشکلات زندگی فقط به فکر تدریس و یادگیری باشند؛ نظامی که معلمان را وامی‌دارد با حقوقی اندک و عدم امنیت شغلی به تدریس در

کلاس‌های شلوغ بپردازند. معلمانی که چه بسا بسیاری از آنان باید برای تأمین معاش خود و خانواده به شغل دوم و سوم روی آورند. و در کلاس‌ها در برابر این معلمان، انبوه شاگردانی نشسته‌اند از خانواده‌ای کم درآمد. خانواده‌هایی که اگر نان شب‌شان هم تأمین باشد، بایستی به هزینه‌های متعدد تحصیل فرزندان خود بپردازند. هزینه‌هایی همچون شهریه‌های غیررسمی، خرج دفتر و قلم، خرج لباس و کفش، خرج ایاب و ذهاب و... اما ریشه خشونت در مدرسه را نمی‌توان تنها به "نابسامانی‌های نظام آموزش و پرورش" محدود کرد. مدرسه محیطی جدا و منزوی از سایر عرصه‌های اجتماع نیست. گرچه معلم و شاگرد روزانه چند ساعتی در مدرسه در کنار یکدیگرند، اما هر یک با دغدغه‌ها، تجربه‌ها، زخم‌ها و رنج‌های بیرون از چاردیواری مدرسه به آن پا گذاشته‌اند. هر دو در جامعه‌ای می‌زیند که خشونت در خانه و خیابان، بخشی از زندگی روزمره خود و مردمان‌شان است.

و این جامعه‌ایست سرشار از خشونت. جامعه‌ای که در آن فحش و دشنام و کتک زدن زنان، در خانه امریست عادی. جامعه‌ای که نزاع‌های خانوادگی، رابطه عادی زن و شوهر تلقی می‌شود. جامعه‌ای که ۸۰ درصد کودکان‌آزایی‌ها در خانه اتفاق می‌افتد. جامعه‌ای که تنبیه در مدارس از اخبار روزمره است. جامعه‌ای که کودکان کار و کودکان خیابانی بخشی از تصویر زندگی روزمره‌اند.

و از آن مهم‌تر، جامعه‌ای نه تنها سرشار از خشونت شهروندان علیه یکدیگر، بلکه سرشار از خشونت سازمان یافته‌ی دولتی علیه شهروندان. جامعه‌ای که در آن، زنان به "جرم بدحجابی" در معرض تحقیر و ضرب و شتم و دستگیری قرار می‌گیرند؛ به روی‌شان اسید پاشیده می‌شود؛ با چاقو به آنان حمله می‌شود. کارگران معترض و خواهان حقوق خود با استناد به قانون "اراذل و اوباش" مورد محاکمه قرار می‌گیرند. کمتر روزی بدون اعدام چند نفر و آن هم در ملاً عام سپری می‌شود و به دنبال آن خبر از کودکانی می‌آید که پس از تماشای مراسم اعدام، از روی کنجکاو، خود یا دوستی را به دار آویخته‌اند. مجازات‌های قرون وسطایی مانند قصاص، بریدن دست و پا و گوش و درآوردن چشم از جمله مجازات‌های قانونی است. هر انتقادی، "مخل امنیت کشور" تلقی می‌شود و با زندان و شکنجه پاسخ داده می‌شود. و تمام این خشونت‌ها پاسخ رژیم است به فریاد اعتراض و

حقوق طلبی مردم در برابر ناهنجاری‌های متعدد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی. زیرا این رژیم خود مسبب اصلی این ناهنجاری‌هاست. پس باید به خشونت و قهر روی آورد تا با تکیه بر سرنیزه چند صبحی بر عمر ننگین‌اش بیافزاید. باید بر تعداد زندان‌ها و اعدامی‌ها بیافزاید تا ارباب را در پس ذهن فرد فرد آحاد جامعه نهادینه سازد. در جامعه‌ای که در پستوی هر خانه و گوشه‌ی هر خیابان‌اش، خشونت موج می‌زند، چرخه خشونت بازتولید می‌شود و هر روز قربانیان تازه‌ای می‌گیرد. تعجبی ندارد که این بار قربانیان آن معلم و دانش‌آموزی ساکن یکی از شهرستان‌های کشورند. همان‌گونه که فرهنگیان گفته‌اند: "هم این معلم مظلوم و هم دانش‌آموز ضارب، هر دو قربانیان نظام ناهنجار فرهنگی، اجتماعی و آموزشی هستند، و در ادامه آورده‌اند: "... معتقدیم تنها برخورد قضایی نمی‌تواند از بروز مجدد این گونه حوادث، جلوگیری نماید بلکه باید با ریشه‌های آن برخورد شود."

و ریشه‌های آن جایی نیست جز در استمرار ناهنجاری‌های اجتماعی. اگر نمی‌خواهیم چرخه‌ی خشونت قربانی دیگری از میان ما و عزیزان‌مان بگیرد، بایستی هر چه زودتر به آن پایان دهیم و این ممکن نیست بدون پایان دادن به حاکمیت رژیمی که خود بانی و مسبب اصلی تمامی این ناهنجاری‌ها و رشد و گسترش خشونت است.

سیاه‌پوستان، ساکن جزیره‌ای فقرزده در میان اقیانوسی از ثروت و رفاه مادی

قتل "مایکل براون"، نوجوان ۱۸ ساله سیاه‌پوست (آفرو آمریکایی) در ماه اوت به دست یک پلیس سفیدپوست به نام "دارن ویلسون"، در شهر فرگوسن واقع در ایالت میسوری خشم بسیاری را در کشورهای مختلف برانگیخت. پس از قتل این نوجوان اعتراضات متعددی در این شهر و سایر شهرهای آمریکا و حتا اروپا به وقوع پیوست. پیش‌دادگاهی که باید درباره لزوم محاکمه پلیس سفیدپوست تصمیم می‌گرفت، رأی به بیگناهی این پلیس و عدم لزوم پیگرد قضایی داد و این بار نیز تظاهرات زیادی در بسیاری از شهرهای آمریکا و اروپا برگزار شد. این قتل، اولین مورد از خشونت پلیس‌های آمریکا، به ویژه پلیس‌های سفیدپوست علیه سیاه‌پوستان نیست. پیش از آن نیز در ماه ژوئیه امسال ۴ سیاه‌پوست

یادداشت‌های سیاسی

سیاه‌پوستان، ساکن جزیره‌های فقرزده در میان اقیانوسی از ثروت و رفاه مادی

غیر مسلح در شهرهای مختلف آمریکا به دست پلیس کشته شده بودند. ویژگی قتل براون، اعتراضات متعددیست که در پی آمدند و بار دیگر یادآور شدند، بیش از ۱۵۰ سال پس از صدور اعلامیه لغو بردگی هنوز تبعیض علیه رنگین‌پوستان و به ویژه سیاه‌پوستان در آمریکا رواج دارد.

در یک گزارش ۲۲ صفحه‌ای به کمیته رفع تبعیض نژادی سازمان ملل در اوت ۲۰۱۴، دیده‌بان حقوق بشر موارد متعددی از نابرابری نژادی ناشی از سیاست‌های دولت ایالات متحده را برشمرده است. در گزارش آمده است ایالات متحده در رفع تبعیض نژادی در سیستم قضایی خود نیم‌گام‌هایی برداشته است. طبق این گزارش، به رغم نرخ مشابه مصرف مواد مخدر بین سفیدپوستان و سیاه‌پوستان، تعداد سیاه‌پوستان دستگیر شده نسبت به سفیدپوستان بیشتر است و در دادگاه‌ها تعداد بیشتری از آنان محکوم به زندان‌های طولانی‌مدت می‌شوند.

در سال ۲۰۱۴، نیمی از اعدام‌شدگان در آمریکا، سیاه‌پوستان بودند، در حالی که آنان تنها ۱۳ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. عدم وجود حمایت قانونی در مشاغل بخش کشاورزی که تعداد زیادی از کارگران آن را مهاجرین کشورهای آمریکای لاتین تشکیل می‌دهند، بر کودکان آنان اثرات سوئی دارد و تصمیم ایالات جنوبی آمریکا مبنی بر عدم پذیرش گسترش پوشش درمانی عواقب وخیمی برای سیاه‌پوستانی دارد که ۵۷ درصد از جمعیت این ایالات را تشکیل می‌دهند.

بازگردیم به پرونده‌ی قتل مایکل براون. شهر فرگوسن، حومه‌ها و محلاتی دارد با ساکنین مختلف. ساکنینی که نه بر اساس نژاد یا رنگ پوست، بلکه بر اساس درآمد و طبقه اجتماعی از هم تفکیک می‌شوند. درآمد ساکنین شهر فرگوسن (محل زندگی براون)، ۴۵ درصد کمتر از ساکنین "کرسٹ‌وود" (محل زندگی ویلسون) است. ۱۴ درصد از اهالی فرگوسن دارای تحصیلات دانشگاهی هستند در برابر، ۴۵ درصد از ساکنین کرسٹ‌وود از کالج فارغ‌التحصیل شده‌اند. در حالی که ۲۲ درصد از اهالی فرگوسن زیر خط فقر زندگی می‌کنند، این رقم در کرسٹ‌وود ۴ درصد است. دو سوم ساکنین شهر فرگوسن سیاه‌پوست و تنها ۶ / ۱ درصد ساکنین کرسٹ‌وود سیاه‌پوست‌اند. پس می‌بینیم تنها

رنگ پوست نیست که پلیس قاتل و نوجوان مقتول را از هم جدا می‌سازد. و این امر منحصر به این شهر نیست، اکثر محلات و حومه‌های شهرهای آمریکا برحسب درآمد تقسیم شده‌اند. بر اساس گزارشی از سوی "مرکز مشترک مطالعات سیاسی و اقتصادی" تعداد محلات فقیرنشین در آمریکا در ۴۰ سال گذشته افزایش یافته است.

در سال ۲۰۱۰ طبق آمار، ۲۲ درصد کودکان زیر ۱۸ سال در فقر به سر می‌برند. از این تعداد ۴ / ۱۲ درصد سفید پوست، ۲ / ۳۸ درصد سیاه‌پوست، ۳۵ درصد مهاجرین کشورهای آمریکای لاتین و ۶ / ۱۳ درصد مهاجران آسیایی بودند. در سال ۲۰۱۳، یونیسف اعلام کرد که ایالات متحده از نظر فقر کودکان در کشورهای توسعه‌یافته در رده دوم جای دارد.

مارتین لوترکینگ حدود ۵۱ سال پیش گفت: "یکصد سال بعد [پس از اعلامیه لغو بردگی] سیاه‌پوستان در جزیره‌های منزوی و فقرزده در میانه اقیانوسی وسیع از رفاه مادی زندگی می‌کنند."

و این حرف پس از این مدت هنوز درست است. طبق آمار ۲۰۱۳، در حدود ۲۸ درصد از سیاه‌پوستان در مقایسه با ۱۰ درصد از سفیدپوستان زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

پس تبعیض نژادی در آمریکا تنها به عرصه‌ی قضایی محدود نمی‌شود، بلکه تمام عرصه‌های زندگی را فرا گرفته است. اگر زمانی لینچ کردن (اعدام بدون دادگاه) سیاه‌پوستان و سوزاندن آنان توسط کوکلس‌کلان‌های نژادپرست رایج بود، اکنون به نحوی دیگر زندگی بسیاری از آنان بر اثر این تبعیض نژادی تباه می‌شود. آنان بخش بزرگی از جمعیت فقیر و کم درآمد آمریکا را تشکیل می‌دهند، در محلات فقیرنشینی زندگی می‌کنند که دقیقاً به همین علت آمار جرایم بالایی دارند و احتمال بزهکاری در میان نوجوانان و جوانان را بالا می‌برد، از سیستم تحصیلات پیش‌دانشگاهی مناسبی برخوردار نیستند. از آنجایی که تحصیلات دانشگاهی در آمریکا هزینه و در برخی دانشگاه‌ها هزینه‌های سرسام‌آوری دارد، اقلیتی از آنان به کالج‌ها و دانشگاه‌ها راه می‌یابند. حتا در صورت برخورداری از تحصیلات عالی، تبعیض نژادی در بازار کار، چالشی‌ست دیگر بر سر راه زندگی شغلی آنان. با تبعیض و نابرابری در جامعه

روبرویند. و این چرخه فقر و محرومیت، تبعیض و ارتکاب جرم و مجازات در زندگی آنان نسل پس از نسل ادامه می‌یابد.

اما به جز سیاه‌پوستان در تظاهرات گوناگون اخیر شاهد حضور سفیدپوستان بسیاری در اعتراض به قتل و حکم دادگاه بدوی بودیم. از این‌رو، نمی‌توان آن‌ها را صرفاً "شورش سیاه‌پوستان" نامید. سفیدپوستانی که به همان طبقه‌ی براون و خانواده‌اش تعلق دارند و با آنان احساس همبستگی می‌کنند. هنوز آتش جنبش اشغال وال استریت و بعدها جنبش اشغال شهرها به خاکستری سرد تبدیل نشده است. جنبشی که خود را به درستی جنبش ۹۹ درصدی‌ها می‌نامید. بحران اقتصادی که تمام جهان سرمایه‌داری از جمله آمریکا این سمبل سرمایه‌داری آزاد پیشرفته را فرا گرفته است، افرادی‌شماری از طبقه متوسط را به سوی اقشار پایین و کم درآمد جامعه رانده است. اگر در جنبش اشغال، شکاف طبقاتی و اعتراض به این شکاف، وجه برجسته‌ی آن بود، در اعتراضات اخیر، تبعیض نژادی نیز به آن افزوده شده است و این هم‌پلی گسترده از سوی سفیدپوستان شاهدهیست بر اعتراض و خشم آنان به شرایط زندگی کنونی‌شان. آنان در این پرونده، آینده خود و فرزندان‌شان را در نظامی بازمی‌یابند که نه تنها بر سیاه‌پوستان بلکه بر طبقات و اقشار فقیر و محروم تبعیض روا می‌دارد.

اگر تجاوزات و دخالت‌های نظامی و سیاسی و جنایات بی‌شمار کشورهای امپریالیستی، از جمله آمریکا را در گوشه و کنار جهان نیز نادیده بگیریم، ناهنجاری‌های بی‌شمار جامعه آمریکا، این مهد دموکراسی بورژوازی و سرمایه‌داری نشان می‌دهند محو کامل تبعیض نژادی و بسیاری از نابرابری‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در خود این کشورها نیز امری‌ست ناممکن. آنان که سر بر این آستان فرود می‌آورند و استمرار نظام سرمایه‌داری و برقراری دموکراسی بورژوازی را راهگشای معضلات جوامع، از جمله ایران، جا می‌زنند، دروغ‌پزانی‌اند در خدمت این نظام و دشمن طبقاتی کارگران و زحمتکشان و اقشار محروم و فقیر. آنان از ما نیستند که بر مایند.

**زنده باد
همبستگی
بین المللی
کارگران**

یادداشت‌های سیاسی

قتل معلم بروجردی، محصول خشونت دولتی‌ست

قتل محسن خشخاشی، معلم فیزیک در بروجرد، بار دیگر گستردگی و رواج خشونت در جامعه را به رخ می‌کشد. در بحث‌های جاری در رسانه‌های ایران، کارشناسان متعددی به ابراز نظر درباره علل رشد خشونت پرداخته‌اند و به عوامل گوناگونی از جمله اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی اشاره داشته و راهکارهایی ارائه کرده‌اند. در این میان، تعدادی از کانون‌های صنفی معلمان در اعتراض به قتل معلم بروجردی، بیانیه‌ای صادر کردند. آنان نوشته‌اند: "ما تردید نداریم که نادیده گرفتن و کوچک انگاشتن این حوادث، نتیجه‌ای جز عادی و روزمره شدن آن‌ها را به همراه نخواهد داشت، خشونت‌هایی که متأسفانه هر روز بیش از روز قبل در جامعه و فرهنگ ما گسترش می‌یابد. از عادی شدن درگیری‌های خیابانی گرفته تا قتل‌های خانوادگی و تجاوز و فقر و کودکان کار و خیابانی و این اواخر اسپدپاشی بر روی دختران و زنان بی‌گناه کشورمان." اما چرا "هر روز بیش از روز قبل در جامعه و

فرهنگ ما" خشونت گسترش می‌یابد؟ یک پاسخ، وجود ناهنجاری‌های اجتماعی است. انسانی که با مشکلات فراوان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی روبروست، خود را بی پشت و پناه حس می‌کند و راهی نیز برای کاهش این مشکلات نمی‌یابد، دچار استیصال می‌گردد. استیصالی که خشمی فروخورده را در درون شخص می‌پروراند. این خشم فروخورده با کوچکترین رویدادی راهی به بیرون می‌جوید و به صورت خشونت کلامی یا فیزیکی تجلی می‌یابد. به این ترتیب، خشونت، بخشی از عادات روزمره زندگی شده، به تدریج "فرهنگ" می‌شود و این "فرهنگ" توسل به خشونت را توجیه و به یک هنجار اخلاقی و رفتاری بدل می‌سازد. طبق آمار سازمان پزشکی قانونی، در ۶ ماه نخست امسال بیش از ۶۰ هزار نفر به دلیل نزاع به پزشکی قانونی آمده‌اند. به این ترتیب آمار نزاع‌ها نسبت به سال ۹۲ در حد ۲ / ۵ درصد رشد کرده است. گرچه این آمار تنها گوشه‌ی

در صفحه ۸

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

آلمان:

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک:

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند:

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید. شماره حساب:

Gironummer 2492097
Stichting ICDR : نام صاحب حساب
IBAN:
NL08INGB0002492097
BIC: INGBNL2A
Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>
<http://76.163.244.130/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا

0031(0)618622401

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fedaiyan (Aghaliyat)
No 682 December 2014



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دمکراسی شورائی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی از کانال تلویزیونی دیدگاه بر روی ماهواره یاه‌سات (Yahsat) پخش می‌شود.

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی بدین قرار است:

روزهای دوشنبه و چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۹،۵ شب به وقت ایران،

ساعت ۷ شب به وقت اروپای مرکزی به مدت ۱ ساعت پخش میشود.

تکرار برنامه‌ها در روزهای:

سه شنبه و پنجشنبه هر هفته ساعت ۹،۵ صبح به وقت ایران،

ساعت ۷ صبح به وقت اروپای مرکزی خواهد بود.

اگر به تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی ندارید، میتوانید از طریق آدرس اینترنتی سایت دیدگاه و جی ال ویز به طور زنده و همزمان برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی را مشاهده کنید:

<http://www.didgah.tv/fa>

مشخصات ماهواره ای کانال تلویزیون دیدگاه:

ماهواره یاه‌سات ۵ / ۵۲ درجه ی شرقی

فرکانس: ۱۲۰۷۳ - پولاریزاسیون: عمودی - سیمپلریت: ۲۷۵۰۰ - اف ای سی: ۷ / ۸

شماره تلفن برای تماس با تلویزیون دمکراسی شورائی: ۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

آدرس ایمیل: shora.tv@gmail.com

آدرس تلویزیون دمکراسی شورائی در اینترنت: <http://tvshora.com>

آدرس پستی: I.S.F / P. B. 398 / 1500 Copenhagen V. / Denmark

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورائی